

خواجوی کرمانی در آثارش

دکتر محمود عابدی*

چکیده

خواجو، شاعر معروف قرن هشتم، از خواجهگان کرمان است و تخلص او، «خواجو» از همین نسبت گرفته شده است. وی از جوانی با نقاشی، نخلبندی و موسیقی آشنایی جدی داشته است. رابطه او با مشایخ کازرون باید با رابطه خاندان اینجو با آنان مطالعه شود. شعر صوفیانه او از جوهره تصوف کم بهره است و از سطح آشنایی و الفت با معارف صوفیه نمی‌گذرد. همای و همایون او علاوه بر آن که با خسرو و شیرین نظامی و ویس و رامین فخرالدین اسعد گرگانی پیوندهایی دارد، با ورقه و گلشاه عیوقی نیز دارای مشترکاتی است. خواجو از نخستین گویندگانی است که با تضمین شعر دیگران نوعی تخمیس ساخته است. او از معروفترین پیروان نظامی است، و آخرین منظومه‌اش، گوه‌نامه، نشان می‌دهد که با آثار امیر خسرو دهلوی هم آشنایی داشته است.

* - استاد گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه تربیت معلم تهران

واژه‌های کلیدی

شعر فارسی، خواجهی کرمانی، همای و همایون، ورقه و گلشاه، تضمین در شعر فارسی، امیر خسرو دهلوی.

خواجهی کرمانی (م:750) معروفترین شاعر نیمه اول قرن هشتم فارس و کرمان، در حد خود مشهور است و دیوان و مثنویهای پنجگانه او به طبع رسیده و مجموعه مقالاتی خواندنی درباره او فراهم آمده است.¹ محققان شعر سعدی و حافظ، غالباً به رابطه شعر خواجه با آنان توجه داشته‌اند و سخنان گفته شده در این باب کم نیست؛ اما هنوز تحقیق در احوال و آثار او مراحل مقدماتی خود را می‌گذراند. هیچ یک از آثار او با تصحیح انتقادی - و چنان که باید - عرضه نشده و در کشف منابع کارهای او جست و جوی خرسند کننده‌ای انجام نگرفته است. با این همه، تأملی در آثار او، با صورت موجود هم، ممکن است نکات تازه‌ای از شعر و احوال او را آشکار کند. نگارنده بنابر ضرورتی لازم دید که آثار او را یک بار دیگر بخواند و آنچه از نظر خواننده محترم می‌گذرد، نتیجه آن بررسیهاست:

1) خواجه؛ نسبت، تخلص

گفته‌اند که خواجه از خواجهگان کرمان بوده است؛ قبیله‌ای که مقارن حمله مغول از نواحی شرقی ایران به کرمان آمده بوده‌اند و اهل کرمان آنان را «مهاجر» می‌گفته‌اند (امیری خراسانی، 1379: 105). «خواجگی» خواجه از شعرش برمی‌آید. در خمسه او (1370: روضه الانوار 45؛ همای و همایون/458؛ گل و نوروز/607 و 711) می‌خوانیم:

عشق که جانم به غم دل سپرد	خواجگی از خاطر خواجهو ببرد
چو خواجهو گر از خواجگی بگذری	شود شاه گردون تو را مشتری
میان خواجهگان او سر برآورد	که چون خواجهو به ترک خواجگی کرد
بیا خواجهو به ترک خواجگی گیر	برو آزاد باش از خواجه و میر

از همین جا پیداست که تخلص او، «خواجو»، نیز به سبب نسبت او به خواجهگان است و بنابراین، آن قول را که می‌گوید پدر و مادرش «بر سبیل اشفاق» او را خواجه می‌گفتند (فخرالزمانی، 1363: 75)، باید قولی ضعیف دانست.²

«مهاجر» بودن خاندان خواجو از نواحی شرقی خراسان به کرمان نیز با اشاره‌ای که معارض معاصر او، حیدر شیرازی به وی دارد، تأیید می‌شود. این حیدر شیرازی - چنان که از دیوان شعرش³ برمی‌آید - در میان معاصران شیرازی خود، شاعر متوسطی است؛ اما از حسن اتفاق، شعرش در دربار شاه شیخ ابواسحاق اینجو شنوندگانی داشته است؛ به گونه‌ای که می‌توانسته است در حضور شاه، از شاعر توانای کرمانی و مردد میان کرمان و شیراز⁴، با کنایه و تعریض سخن بگوید و او را بدین گونه «کابلی»⁵ و «جاسوس کرمان» بخواند (میرافضلی، 1383: 96).

خواجوی دزد کابلی از شهر کرمان می‌رسد موری است او در شاعری نزد سلیمان می‌رسد
ای صفدر صاحب قران ای پادشاه انس و جان در شهر شیراز این زمان جاسوس کرمان می‌رسد

(2) خواجو؛ نقاش کرمانی

اشارات خواجو به بعضی از ابزار و اصطلاحات نقاشی و نقاشان قابل توجه است، به حدی که می‌تواند ما را به بعضی از علایق او راهنمایی کند.

یکی از قصاید او که در موعظه و قاعدتاً متعلق به ایام کهولت اوست، چنین آغاز می‌شود (1369: 52):

نوشته‌اند مقیمان قبه زنگار به لاژورد بر این نه کتابه زرکار
که ای نمونه نقش نگارخانه کن مکن صحیفه دل را سواد نقش و نگار

و مطلع قصیده‌ای که در ستایش جلال الدین مسعود اینجو (مقتول: 743) برادر بزرگتر شاه شیخ ابواسحاق، سروده شده، چنین است (1369: 91):

شمسه زرکار محرابت خور گیتی فروز کاسه زنگار نقاشت سپهر سبز فام

و گویی خواجوست که به شاگرد خود می‌گوید (1370: گل و نوروز/711):

چه نیکو گفت آن استاد نقاش که خود نقاش نقش خویشتن باش

آسمان و افلاک را به «قبه زنگار» مانند کردن، یا نه فلک را «نه کتابه زرکار» گفتن، هر چند در حد خود تازگی دارد، برای شاعری مانند خواجو عادی است؛ اما «نمونه نقش»، «سواد نقش و نگار» و «کاسه زنگار نقاش» از گونه دیگر است و لازمه حضور آنها در ذهن و زبان شاعر، به آشنایی وی با نقاشی و کار نقاشان نیاز دارد. تصور این آشنایی، زمینه مناسبی را برای پذیرش سخن شاعر معاصر دیگر خواجو، مظفر هروی⁶، فراهم می‌کند. مظفر هروی، به گفته

دولت‌شاه سمرقندی (تذکره الشعرا/ 296) «مردی دانشمند و فاضل» بود و درباره بعضی از معاصران سخنان و آرای داشته، و از جمله خواجه را «نقاشک کرمان» می‌گفت.⁷ اگر این «نقاشک» علاوه بر صنعتگری در شعر و سخن آرای خواجه، به معنی دیگر، یعنی نقاشی هم اشاره داشته باشد - که در درجه او چنین است - باعث می‌شود که خواننده وقتی در خمسه خواجه (1370: همای و همایون/ 462؛ گل و نوروز/ 480) چنین ابیاتی را از زبان او می‌خواند:

نی خامه‌ام نخلبندی نمود	به نخل سخن سربلندی نمود
خداوند به حق نیکمردان	که احوال بدم را نیک گردان..
ز لوح خاطر خواجه به یک بار	فرو شو نقش این سرگشته پرگار..
به دانش چون نماید نخلبندی	چو نخلش ده به معنی سربلندی

در باب این پرسش که چرا معاصران او، وی را «نخلبند شعرا» گفته‌اند (تذکره میخانه/ 75)، جواب تازه‌ای بیابد.

در این جا نمی‌توان از این نکته چشم پوشید که گویا «هنر» فرزند خواجه، مجیرالدین ابوسعید علی - که در این ابیات از آن سخن به میان می‌آید - هم با آنچه درباره خود او گفتیم، بی‌رابطه نباشد (خواجه، 1370: کمال نامه / 190-191):

گر چه هست از سعادت ازلی	کنیتت بو سعید و نام علی
نامداران مجیر خوانندت	در هنر بی‌نظیر دانندت
لیکن آن دم برآیدت کامی	که به دانش برآوری نامی

3) خواجه و موسیقی

علاوه بر آن که شاعری خود فعالیت موسیقایی ذهن است، بیشتر شاعران گذشته ما با موسیقی آشنایی داشته‌اند، اما چنان که از آثار خواجه می‌توان دریافت، رابطه خواجه و زبان او با موسیقی هم به نوعی دیگر است. به این ابیات و عبارات توجه کنید:

قوت چو با عمل به فرو داشت می‌رسد	بر گو غزل ترانه ⁸ از این بیشتر میار
دیوان/ 268	
آن سرو حسینی که از اصفاهان خواست	کار دل عشاق نمی‌آرد راست
نوروز همایون بزرگان عراق	زان ماه نگارین مبرقع به نواست ⁹

همان/520

فأجابه السحاب: ...هر نوبت که نوآگران سپهری، اوتارِ امطار بر ربابِ اقطار بندند و در نوروز پرده سازند، مغنیان تیز آواز رواعد، بر آهنگ رود ما سرود سازند و پرده نوازند. کار بسیط جهان بی فرو داشت ما راست نیاید و قول غزل سراییِ هوا بی عمل ما ترانه نماید. هر چند در پرده مخالف سازیم، نوا در مقام بزرگ نوازیم؛ چه کار ما کوچک نیست و نغمات ما نهفت، ولی ارباب دانش دانند که

پرده ما را نوایی دیگر است نغمه ما را ادایی دیگر است
(رساله شمس و سحاب¹⁰، خطی)

آشنای متون فارسی می تواند در امثال **مرزبان نامه**، **نفثه المصدور** و **تاریخ و صاف هم** چنین ابیات و عباراتی را سراغ دهد، اما باید به یاد آورد که مؤلفان آنها هم با موسیقی بیگانه نبوده اند و از این گذشته، رابطه شعر خواجه با موسیقی از آن بیشتر است که در محدوده این نوع بازیهای زبانی منحصر و خلاصه شود. این همه شعر طربناک و شادمانه و در اوزانی تازه و نادر که در تاریخ شعر فارسی کم سابقه و نامکرر است (نک: نخلبند شعر/ ماهیار/1043)، اشعار آهنگینی که بعضی از آنها در دیوان او (ص358) با عنوان «سرود» آمده اند، بسامد قابل ملاحظه کلماتی مانند مطرب، مطربه، پرده سرا و...، گوینده را «ترانه» سرایی معرفی می کند که **مطربان «گفته»¹¹** او را سرود می زده اند:

مطربان از گفته خواجه سرودی می زدند لیکن آن گل روی را از نام خواجه ننگ بود
سرانجام آیا خواجه خود سازی را می نواخته است؟ او در یکی از رباعیات خود که به درد پای اشاره دارد، خود را «پرده سرای» معرفی می کند (555:1369):

رفت آن که به باغ و راغ کردیمی جای بودیم به هر پرده سرا پرده سرای
کان پای که پایمرد بودی ما را زین دست ز دستش اوفتادم از پای

4) خواجوی مرشدی و تصوف

خواجه، غالباً، خود را مرشدی¹² پیرو شیخ مرشد ابواسحاق کازرونی (م:426) معرفی می کند و ارادتش نسبت به ایمن الدین بلیانی (م:745) پیرو شیخ مرشد و شیخ صوفیان سهروردیه بلیانیه، نیز بارها در شعر او تکرار شده است. او - چنان که از ابیات پایانی روضه الانوار (خمسه/ 95-96) برمی آید - در سال 743 به قصد زیارت تربت شیخ به کازرون رفت و

مدتی هم در بقعه شیخ که خود آن را به «حضرت علیا» تعبیر می‌کند (1370: روضه الانوار/96؛ گل و نوروز/705)، مجاور و مقیم بود و مثنوی روضه الانوار را هم با استمداد از روحانیت شیخ ساخت. احتمالاً در این ایام با شیخ بلیانی هم دیدار کرد و پس از آن او را پیر خود خواند (همان، گل و نوروز/704) و وقتی در ضمن ستایش از این شیخ، گفت (همان/706):

گرم بر فقر بخشد پادشاهی بگرم از سپیدی تا سیاهی
وگر با خرقه او عشق بازم سپهر نیلگون را خرقه سازم

گویا مریدانه از او انتظار خرقه می‌برد. از سرانجام این چشمداشت خواجو چیزی نمی‌دانیم؛ اما شگفتا که به هیچ گونه‌ای به واقعه درگذشت شیخ بلیانی (م:745)، پیر و ممدوح وی، که خواجه شیراز سالها بعد از او به حرمت یاد کرد و او را «بقیه ابدال» گفت¹³، در دیوان چاپی او اشاره‌ای نشده است.

از طرف دیگر، در آثار خواجو سخنان بسیاری می‌توان یافت که نشان دهد وی به تصوف می‌اندیشیده است، اما جای جای همان آثار خاطر نشان می‌کند که گرایش او به تصوف و حتی به فرقه مرشدیه و امین‌الدین بلیانی، علاوه بر اقتضای طبیعت و مزاج آن روز، در حد الفت دایم با آثار سنایی و عراقی و اشتغال به اندیشه‌های شاعرانه آنهاست و رابطه و آشنایی با صوفیانی که در آن سالها در شهرهایی مانند شیراز و کرمان حضور فعالی داشته‌اند و در میان عامه مردم و طبقه حاکمه از تأثیر و نفوذ خاصی برخوردار بوده‌اند. شعر صوفیانه و گاهی مریدانه خواجو، هیچ گاه آن مایه تمکن و استغنائی را نشان نمی‌دهد که لحظه‌ای وی را از جاذبه نفس‌گیر اهل دولت و قدرت آزاد کند و به خود واگذارد. اشعار قلندرانه او نیز که گاهی با شکوه تلخ از اهل زرق و ریا در می‌آمیزد (نک: خمسه، روضه الانوار/80؛ کمال نامه/171) بیشتر نوعی تبرا از صوفیان کرمانی است که با زبانی کنایه آمیز در رسایل او، از جمله در **نمد و بوریا**، می‌توان خواند.

از تازه‌های کار خواجو ستایش از مشایخ درگذشته است¹⁴: شیخ ابواسحاق کازرونی (م:426)، مدفون در کازرون؛ برهان‌الدین احمد کوبنانی (م: حدود 568¹⁵)، مدفون در خضر آباد کرمان؛ سیف‌الدین سعید باخرزی (م:658)، مدفون در فتح آباد بخارا¹⁶. ابواسحاق کازرونی و بقعه شکوهمند او در آن سالها بسیار مورد توجه و تکریم بود و گفته‌های

حیرت‌انگیز ابن بطوطه در این باره خواندنی است¹⁷. خاندان اینجو، بخصوص شاه شیخ ابواسحاق که اسمش را هم از شیخ کازرون گرفته بود¹⁸، برای او و بلیانی حرمتی خاص می‌شناختند و ارادت خواجو به آنها نیز با گرایش شاه شیخ بی‌ارتباط نبود. اما آیا خواجو وقتی در سال 741¹⁹ که قصیده‌ای در ستایش برهان‌الدین کوبنانی ساخت (93-95: 1369) بر سر مزار او، مانند مریدانش، مجاور نشسته بود (روح‌الامینی، 1379: 577)، و آیا با بعضی از نوادگان شیخ باخرزی که در آن سالها در کرمان بودند²⁰، رابطه داشت؟ چیزی از این معانی در آثار او نیست، چنان که از رابطه او با علاءالدوله سمنانی (م: 736) و مریدی او و اقامت چند ساله‌اش در صوفی آباد²¹ که دولت‌شاه سمرقندی (بی‌تا: 277-278) مانند خبری یقینی گزارش می‌کند، نشانه‌ای نیافته‌ایم.

5) خواجو و همای و همایون

همای و همایون، نخستین منظومه خواجوست و اصل داستان از افسانه‌های کهن ایرانی و تلفیقی است از آنچه قصه‌گویان در مجالس می‌گفته یا می‌خوانده‌اند. خواجو در ساختار و محتوای این مثنوی عاشقانه، داستان سمک عیار و خسرو و شیرین و ویس و رامین را درآمیخته است. به این معانی دیگران هم پیش از این اشاره کرده‌اند (نک: 1379: 837 و 1127)، نکته ناگفته این که بخشی از این منظومه، یعنی حادثه مرگ دروغین همایون (1370: همای و همایون/412 به بعد)، با ماجرای فریبکاری پدر گلشاه (عیوقی، 1362: 118 به بعد) همانندی تام دارد و احتمال آن هست که خواجو این داستان را از عیوقی گرفته و در فرصت بازخوانی متن به آن افزوده باشد²². در خور ذکر آن ابیاتی که با خطی دگرسان، کاتبی ناشناخته در آغاز دست نوشته منحصر به فرد منظومه عیوقی (1362: 41) آورده است، از مقدمه همای و همایون (همان/261-269) است.²³ آیا او نیز در میان این دو منظومه رابطه‌ای دریافته است؟

از اینها گذشته، منظومه همای و همایون خواجو، در میان همانندهای خود سرنوشتی استثنایی یافته است؛ بدین ترتیب که سالها بعد، گوینده ناشناس و پر سخنی با تبدیل و تغییر و حذف اسامی، واژه‌ها و ابیات، و افزودن افسانه‌هایی از پریان و دیوان، منظومه **سام نامه** را در بیش از 14500 بیت پدید آورده است. دیگران، پیش از این، در این باره سخن گفته‌اند (نک، 1337: 57-58؛ یان ریپکا، 1383: 305)، و نگارنده نیز برای رفع تردید بعضی از

معاصران (نک: نخلبند شعرا، رستگار فسایی/551-574)، با تفصیلی بیشتر در جایی، به آن پرداخته است.

6) خواجه و امیر خسرو دهلوی

رابطه خواجه با نظامی مشهور است. وی به پیروی از نظامی خمسه‌ای ساخته و بارها به شاگردی خود اقرار کرده است؛²⁴ اما آیا در کار خود به شاگرد دیگر نظامی، امیر خسرو دهلوی (م:725) نیز توجه داشته است؟

یکی از مثنویهای خواجه گوهرنامه است که آخرین مثنوی اوست و در سال 748 سروده شده است. گوهرنامه منظومه‌ای است ابتکاری و در گزارش نسبت بهاءالدین محمود، وزیر امیر مبارز محمد مظفر. این بهاءالدین محمود، بنا بر گفته خواجه، از اعقاب خواجه نظام الملک طوسی (م:485) است. شاعر در این مثنوی، در هفت بخش به ترتیب، خواجه نظام الملک و شش تن از اخلاف او را می‌ستاید و در ضمن سخن، هر یک را به یکی از سیارگان هفت‌گانه (زحل، مشتری، مریخ، شمس، زهره، عطارد و قمر) نسبت می‌دهد و پس از آن با تمهید مقدمه‌ای مناسب غزلی می‌آورد.

گوهرنامه هم در معرفی یکی از خاندانهای بزرگ ایرانی درخور توجه است و هم در شیوه تنظیم و ترتیب سخن؛ در عین این که در پرداخت شاعر به سیارات، از مجموعه هفت بیکر نظامی و نه سپهر امیر خسرو دهلوی (سروده 718ق) است و از نظر درج غزل در میان سخن در ردیف ورقه و گلشاه، ده نامه عراقی و نه سپهر است، با ذکر این نکته که امیر خسرو دهلوی با انتخاب وزنی خاص در هر یک از بخشهای منظومه خود، تقنن کم نظیری به کار بسته است.

نکته دیگری که احتمال توجه خواجه را به شعر امیر خسرو تقویت می‌کند، آن است که می‌دانیم دیوان خواجه، در زمان حیات او تدوین شده و شامل دو بخش است:

1- صنایع الکمال (قصاید، ترکیبات، ترجیعات، غزلیات: حضریات و سفریات، و رباعیات)؛

2- بدایع الجمال (قصاید، غزلیات: شوقیات، و رباعیات).

این نوع تقسیم بندی در دواوین شاعران سابقه چندانی ندارد، مگر آن که امیر خسرو دهلوی قصاید خود را به پنج بخش (تحفه الصغر، وسط الحیات، غره الکمال، بقیه نقیه و نهاییه

الکمال) تقسیم کرده است، و در دیوانهای کهن سعدی (نک: فروغی، 1367: 404)، غزلیات شیخ در چهار بخش طبیات، بدایع، خواتیم و غزلیات قدیم آمده است. آیا خواجو در این جا به امیر خسرو توجه نداشته است و هر دو از مقتدای خود، شیخ شیراز، پیروی نکرده‌اند؟

7) خواجو و تخمیس شعر سنایی

تضمین در اصطلاح اهل ادب آن است که ابیات، بیت یا مصراع‌ی از شعر دیگران را در شعر خود درج کنند (نک: حدائق السحر/72؛ المعجم/295). آیا چه کسی نخستین بار شعر دیگری را تضمین کرده است؟ چه بسا محققان پاسخ این پرسش را یافته باشند. آنچه ما می‌دانیم، تضمین در شعر فارسی سابقه‌ای طولانی و نمونه‌های گوناگون و گفتنیهای فراوانی دارد. یک نمونه آن تضمین جزئی از این بیت رودکی است که ماند اصل قصیده او مشهور است:

باد جوی مولیان آید همی بوی یار مهربان آید همی²⁵

سعدی بخشی از مصراع دوم را در این بیت آورده است (1367: 515):

من ای گل دوست می‌دارم تو را کز بوی مشکینت

چنان مستم که گویی بوی یار مهربان آید

و خواجو احتمالاً با توجه به سخن سعدی بدین صورت (1369: 619):

ذره را با مهر عقد مهربانی بسته‌اند اهل دل را بوی یار مهربان آورده‌اند

از سادگی، زیبایی و رسایی بیت رودکی است که حافظ نیز، در حال و هوایی دیگر،

مصراع نخست آن را بدین گونه تضمین کرده است (1362: 938):

خیز تا خاطر بدان ترک سمرقندی دهیم کز نسیمش بوی جوی مولیان آید همی

از این تضمین‌ها در شعر خواجو فراوان است و او در شعر خود از گویندگان متعدد از

جمله ناصر خسرو (ص 164)، خیام (ص 522 و 527)، انوری (ص 505)، کمال اسماعیل

(ص 639)، سعدی (408، 347، 297، 209 و....) مصراعها و ابیاتی را تضمین کرده است،

اما تضمین (تخمیس) او از ابیاتی از قصیده معروف سنایی کم سابقه است (1369: 355):

بی‌طلب در نظر نیاید یار بی‌طرب برگ گل نماید خار

هست مقصود ما از این گفتار طلب ای عاشقان خوش رفتار

طرب ای نیکوان شیرین کار.....

8) خواجه و شاعری به هوس دیگران

در تاریخ ادبیات فارسی، قصیده سرایی، با همه فراز و نشیبش، غالباً شاعری به کام دیگران است. اگر چنین نبود، شعر فارسی بسیار بیش از اینکه هست، از نوع حکایت پیری رودکی، قصیده ناصر خسرو، نقد تلخ سنایی، نامه اهل خراسان انوری، آیینه عبرت²⁶ خاقانی و دماوندیه بهار برخوردار بود و چنان نمی شد که کسی مانند انوری، بنابر آن قطعه معروف²⁷، پیامبر شعر، و شاعری را نکوهش کند.²⁸

خواجه در یکی از رسایل خود، نماد و بوریا²⁹، از شیوه سخن سوزنی سمرقندی بیزاری می جوید و در شعر خود نیز کم و بیش چنین است؛ اما قصیده سرایی در تاریخ خود، بعضی از بدترین نوع و شکل خود را در برخی از اشعار خواجه یافته است و او، ظاهراً در ایام جوانی و به اقرار خود، به هوس دیگران شاعری کرده است (نک: خواجه، 1369: 593، 116، 114، قصایدی با ردیف های اشتر و حجره، زیلوچه، خرس و خروس؛ و صفحه 157، در موضوعی خارج از حوزه ادب و اخلاق). شاید اگر دیوان او به دستور تاج الدین احمد عراقی، از بزرگان کرمان و وزیر امیر مبارز، در زمان حیات شاعر، جمع آوری و کتابت نمی شد (خواجه، 1369: 91)؛ و خود او آثار خود را بار دیگر می نوشت و مانند بعضی از معاصران خود، در آنها تأملی دیگر می کرد، چه بسا، بعضی از این اشعار «فرمایشی» در دیوان او جای نمی گرفت.

9) خواجه و دردمندی

در شعر خواجه، بر خلاف بسیاری از معاصرانش، اشاراتی هست که از آنها، از احوال شخصی او و خانواده اش اطلاعاتی می توان یافت.

بعضی از معاصران ما (نک: خواجه، 1369: 25) با توجه به چنین ابیاتی درد پای خواجه و گشتگی آن را در اثر شکستن استخوان پای او پس از سماع گفته اند:

پایم که ز آزار نبودی اثرش گردی نرسیدی به کس از رهگذرش
بس مالش از او ز خرده گیران دیدم آری چه توان کرد که گشته است سرش

(دیوان/541)

آن لحظه که سرمست من بی سر و پای
گفتم که ز پایه پای بر چرخ نهم
زان پرده سرا برون شدم پرده سرای
پایم بشد از جا [ی] و بماندم بر جای
(همان/553)

چون دید که از دست شدم گفت که خواجو
هش دار که پایت بشد از جای و چنان شد

(همان/689)

اما دلالت آشکارتر رباعی زیر، در خطاب به ممدوح، آن است که سبب انحراف پا
«برون آمدن»³⁰ آن، و زمان حادثه بیرون آمدن شاعر از «بندگی [=حضور و خدمت، قصر]» شاه
بوده است (همان/541):

ای هندوی تیغت به جهان گیری فاش
کی بود گمان بنده کز بندگیت
در بارگهت خسرو انجم فراش
چون پای برون نهد برون آید پاش
گذشته از دردمندی پای شاعر که تا پایان عمر همراه او بوده است، ابتلای او به بعضی
بیماریها نیز در دیوان او (ص 202، 363، 369، 533) منعکس است، و سخت تر از همه
آنها احتمالاً، درگذشت همسر اوست که این غزل دردناک گزارش آن است (همان/721):

روزگاری روی در روی نگاری داشتم
همچو بلبل می خروشیدم به فصل نوبهار
راستی را با رخس خوش روزگاری داشتم
زان که در بستان عشرت نو بهاری داشتم
گر غم خون جگر می خورد هیچم غم نبود
از برای آن که چون او غمگساری داشتم
داشتم یاری که یک ساعت ز من غیبت نداشت
گر چه هر ساعت نشیمن در دیاری داشتم

هنوز در باب جوانب دیگر کار خواجو، خروج او از اعتدال، تمرکز در یک معنی و یک
لفظ، اصرار در تکرار مضمون، افراط در ایهام سازی، بی پروایی در کاربرد کلمات ترکی، رابطه
با شعر سعدی، اظهار مکرر فقر، زیباییهای شعر و بخصوص زبان او، و تازه‌هایی که در آثارش
آمده است، از واژه‌ها، ترکیبها و تعابیر کنایی، سخن گفتن فراوان است؛ شاید به مناسبتی دیگر
به آن باز گردیم.

پی‌نوشت‌ها

- 1- این مجموعه مقالات نتیجه کنگره جهانی بزرگداشت خواجهی کرمانی است که با نام «نخلبند شعرا» به وسیله انتشارات مرکز کرمان شناسی، در سال 1379، در دو جلد به طبع رسیده است، و ما از بعضی مقالات آن به تناسب موضوع این سخن، بهره برده‌ایم.
- 2- استاد دکتر صفا، قول دوم را پذیرفته‌اند. رک: تاریخ ادبیات در ایران، ج 2/3، ص 888.
- 3- دیوان حیدر شیرازی، با مقدمه و توضیحات آقای سید علی میرافضلی به طبع رسیده است.
- 4- این تردد میان کرمان و شیراز به دهه پایانی زندگی خواجه مربوط است و گرنه به گفته دولتشاه سمرقندی (تذکره الشعرا/277): «او همواره سیاحت کردی و در کرمان فرار نگرفتی».
- 5- کابلی: [منسوب به کابل]، ظاهراً صورت اصلی یا صورتی از کاولی، کولی، لولی و لوری است [رک: فرهنگ فارسی معین]، و با توجه به مجموعه صفات و کارهایی که در متون فارسی به کابلی و لولی نسبت داده شده است، رابطه نقاشی، نخلبندی و موسیقیدانی به خواجه پذیرفتنی تر می‌شود. و نیز رک: مرصاد العباد/543 و 669.
- 6- از احوال مظفر هروی (م:781)-شاعری که باید او را از نقادان روزگار خویش دانست- اطلاع چندانی نداریم. بیشترین اطلاعات را در تاریخ مجمل فصیحی، ذیل 781 و تذکره الشعرا/296-299 باید خواند. و نیز رک: تاریخ ادبیات در ایران (ج 2/3) 1037، فرهنگ سخنوران، ذیل مظفر هروی.
- 7- دولتشاه می‌گوید: «همواره با شعرای ممالک دعوی کردی و بر سخن فضلا اعتراض نمودی... و بارها گفتمی که علمدار ساوه، یعنی خواجه سلمان، به سر حد ذهن می‌رسد، اما در میدان سخنوری جولان نمی‌تواند کرد، و از نقاشک کرمان، یعنی خواجه، بوی سخنوری می‌آید، اما از ظاهر به معنی نرسیده» است. تذکره الشعرا/296.
- 8- ترانه: رباعی؛ در این جا: شعری که با الحان و نغمات و مقامات موسیقی و ضرب و آهنگ و ساز و آواز خوانده شود؛ شعر ملحون. رک: دیوان عثمان مختاری/569-574 (به نقل لغت نامه دهخدا). و نیز رک: المعجم/115؛ برهان قاطع.
- 9- در این رباعی کلمات حسینی، اصفاهان، عشاق، راست، نوروز، همایون، بزرگ، عراق، مبرقع و نوا از اصطلاحات موسیقی‌اند. نمونه‌هایی از این گونه را می‌توان در نزهه المجالس جمال خلیل شروانی (نمط دوم، ص 157-163)، به تصحیح دکتر محمد امین ریاحی خواند.
- 10- نگارنده رسائل خواجه را تصحیح و با مقدمه و تعلیقاتی آماده چاپ کرده است.
- 11- گفته. قول. بسنجید با آنچه حافظ فرمود (دیوان/24):
در آسمان نه عجب گر به گفته حافظ سرود زهره به رقص آورد مسیحا را

- 12- برای نمونه، در رساله نمد و بوریا، سخن او بعد از تحمید و تهنیت، چنین است: «چنین می گوید... العبد المحتاج الى الله المعبود، محمود بن علی بن محمود، المدعو بخواجو المرشدی الکرمانی...»
- 13- اشاره به قطعۀ معروف حافظ که با درد و دریغ از بزرگان روزگار شاه شیخ ابواسحاق یاد می کند و از جمله می گوید (دیوان/1065):
- به عهد سلطنت شاه شیخ ابواسحاق به پنج شخص عجب ملک فارس بود آباد
نخست پادشهی همجو او ولایت بخش که جان پرورد و داد عیش بداد..
دگر بقیه ابدال شیخ امین الدین که یمن همت او کارهای بسته گشاد
- 14- گویا محرک اصلی خواجو در ستایش مشایخ گذشته هم، شیخ امین الدین بلیانی بود که به زبان فارسی و عربی شعر می گفت و به سبب شدت ارادتی که به شیخ ابواسحاق داشت، به نام او قصایدی ساخت. رک: تاریخ ادبیات در ایران، ج 2/3، ص 872.
- 15- رک: نخلبند شعرا، دکتر محمود روح الامینی/581 (پی نوشت شماره 10).
- 16- رک: نفحات الانس/434 و تعلیقات آن/852؛ شد الازار/121 (پانویس صفحه).
- 17- رک: سفرنامه ابن بطوطه، ترجمۀ فارسی / 267.
- 18- رک: همان/255؛ بحث در آثار و افکار و احوال حافظ / 138.
- 19- خواجو، در ضمن این قصیده، به تاریخ سرودن آن چنین اشاره می کند (دیوان / 95):
مرغ توحیدم به دام آمد به نظم این مدیح لاجرم تاریخ این ابیات شد تصحیف دام
و تصحیف «دام»، «دام = 741» است.
- 20- این سخن عجالتاً در حد احتمال است، و جای آن دارد که در این باره جست و جو شود. رک: دو رساله عرفانی در عشق / 87 (مقدمه مصحح بر رساله باخرزی)؛ تذکره الاولیای محرابی.
- 21- نام هر شهری (مانند اراک، اصفهان، بغداد، تبریز، جرون، سلطانیه، سیرجان، شیراز و...) که خواجو مدتی در آن اقامت داشته است، به گونه ای در شعر او راه یافته است و شاید دیوان او از جهت فراوانی نام شهرها کم نظیر باشد، در حالی که «صوفی آباد» در آن نیامده است.
- 22- این احتمال، از آن جاست که خواجو همای و همایون را در سی سالگی خود، سال 719، آغاز کرده و در سال 732 به پایان برده است.
- 23- در معرفی نسخه خطی ورقه و گلشاه (ص 12) و نیز در آغاز متن (ص 41، ذیل صفحه) به دوگانگی خط اشاره و به الحاقی بودن ابیات مقدمه تصریح شده است.

- 24- از جمله در خمسه (روضه الانوار / 17، گل و نوروز / 714) گفته است:
 گر چه سخن پرور نامی تویی معتقد نظم نظامی تویی
 نبیند نظم در شیرین کلامی چو خواجهو هیچ شاگرد [ی] نظامی
- 25- بیت با این صورت در کشف الاسرار 574/10، تاریخ و صاف / 79، تاریخ گزیده / 379 و بهارستان / 91، آمده است و به نظر می‌رسد که صحیحترین صورت آن باشد. نیز رک: احوال و اشعار رودکی / 1029؛ دیوان چاپ روسیه / 108 (هر دو به نقل از توضیحات مرصاد العباد / 576-577)؛ چهار مقاله / 52؛ مرصاد العباد / 60.
- 26- «آینه عبرت» عنوان کتابی است که سالهای پیش از این (1348)، استاد بزرگوارم آقای دکتر محمد جواد شریعت در شرح قصیده معروف خاقانی در دیار ایوان مداین، تألیف فرموده بود.
- 27- منظور آن قطعه معروفی است که جامی از گوینده‌ای ناشناخته در بهارستان (ص 105) آورده است:
 در شعر سه کس پیمبرانند هر چند که لانی بی بعدی
 اوصاف قصیده و غزل را فردوسی و انوری و سعدی
 و نیز رک: تذکره دولتشاه / 57.
- 28- رک: دیوان انوری / 455. مطلع قصیده انوری چنین است:
 ای برادر بشنوی رمزی ز شعر و شاعری تا ز ما مثنی گدا کس را به مردم نشمیری
- 29- از زبان بوری می‌گوید: «... در کمال لطافت نظم بازار نظامی شکسته و کار بر ناظران کامل بسته، اما تا بوده‌ام با اشعار سوزنی سری نداشته‌ام و سوزنی را به شعیری نینگاشته...».
- 30- «برون آمدن پا» و «از جا بشدن پا»، از جای طبیعی خود بیرون شدن پاست، همان که معاصران ما «از جا در رفتن» می‌گویند.

منابع

- 1- رازی، شمس قیس. (1338). المعجم فی معاییر اشعار العجم، با تصحیح مدرس رضوی، تهران: کتابفروشی تهران.
- 2- غنی، قاسم. (1356). بحث در آثار و افکار حافظ، زوار، چاپ سوم.
- 3- جامی، نورالدین عبدالرحمان. (1376). بهارستان، به تصحیح اسماعیل حاکمی، تهران: مؤسسه اطلاعات.

- 4- یان، ریپکا. (1383). تاریخ ادبیات ایران، با ترجمه ابوالقاسم سری، تهران: سخن.
- 5- صفا، ذبیح الله. (1363). تاریخ ادبیات در ایران، [ج 3، بخش 2]، تهران: فردوس، چاپ سوم.
- 6- اته، هرمان. (1337). تاریخ ادبیات فارسی، با ترجمه رضازاده شفق، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- 7- مستوفی، حمدالله. (1362). تاریخ گزیده، به اهتمام عبدالحسین نوایی، تهران: امیرکبیر.
- 8- فصیح خوافی، احمدبن محمد. (1340). تاریخ مجمل فصیحی، به اهتمام محمود فرخ، مشهد: باستان.
- 9- شیرازی، عبدالله بن فضل الله. (1338). تاریخ و صاف، ابن سینا- جعفری تیریزی.
- 10- سمرقندی، دولتشاه. (بی تا). تذکره الشعراء، از روی چاپ براون، کتابفروشی بارانی.
- 11- فخرالزمانی، عبدالنبی. (1363). تذکره میخانه، با تصحیح احمد گلچین معانی، تهران: اقبال، چاپ چهارم.
- 12- نظامی عروضی. (1341). چهار مقاله، با تصحیح مجدد و شرح لغات و... محمد معین، تهران: کتابخانه ابن سینا، چاپ ششم.
- 13- خواجوی کرمانی. (1370). خمسه، به اهتمام سعید «نیاز» کرمانی، مرکز کرمان شناسی.
- 14- غزالی، احمد و باخرزی، سیفالدین. (1359). دو رساله عرفانی در عشق، به کوشش ایرج افشار، تهران: کتابخانه منوچهری.
- 15- انوری. (1364). دیوان، به اهتمام محمد تقی مدرس رضوی، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ سوم.
- 16- حافظ. (1362). دیوان، به تصحیح و توضیح پرویز ناتل خانلری، تهران: انتشارات خوارزمی، چاپ دوم.
- 17- میرافضلی، علی. (1383). دیوان حیدر شیرازی، نشرکازرونیه.
- 18- خواجوی کرمانی. (1369). دیوان، به اهتمام احمد سهیلی خوانساری، پاژنگ، چاپ دوم.
- 19- [؟]. (1319). سام نامه، تصحیح و مقابله اردشیر بن شاهی، بمبئی.

- 20- ابن بطوطه. (1376). سفرنامه، ترجمه محمد علی موحد، تهران: آگه، چاپ ششم.
- 21- جنید شیرازی، معین الدین. (1328). شد الازار فی حظ زوآر عن المزار، به تصحیح محمد قزوینی.
- 22- میبدی، رشیدالدین. (1361). کشف الاسرار و عدّه الابرار، به اهتمام علی اصغر حکمت، تهران: امیرکبیر، چاپ چهارم.
- 23- سعدی. (1367). کلیات، به اهتمام محمد علی فروغی، تهران: امیرکبیر، چاپ هفتم.
- 24- رازی، نجم الدین. (1365). مرصاد العباد، به اهتمام محمد امین ریاحی، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ دوم.
- 25- امیری خراسانی، احمد. (1379). نخلبند شعرا، [مجموعه مقالات کنگره جهانی بزرگداشت خواجهی کرمانی]، مرکز کرمان شناسی.
- 26- جامی، نورالدین عبدالرحمان. (1382). نفحات الانس، با تصحیح محمود عابدی، تهران: موسسه اطلاعات، چاپ چهارم.
- 27- دهلوی، امیرخسرو. (1368ق). نه سپهر، با تصحیح محمدوحید میرزا، کلکته.
- 28- عیوقی. (1362). ورقه و گلشاه، به اهتمام ذبیح الله صفا، انتشارات فردوسی، چاپ دوم.